

کھگیلویہ، بویر احمد

کھگیلویہ یا کوه گیلویہ نام کوهستانی است که در شمال غرب فارس و شمال شرق خوزستان واقع است و مسکن اقوام لر زبان کوه نشین کھگیلویہ می باشد و بویر احمدی نام قبیله ای بزرگ از مردمان این سرزمین است که به دو طایفه بویر احمد سردسیر و بویر احمد گرمسیر نامگذاری می شوند و در تقسیمات اداری جدید این سرزمین کوهستانی و طوائف و قبائل ساکن در آن سامان را استان کھگیلویہ و بویر احمدی نامیده اند. قبائل بویر احمدی را «بویر احمد» و «بوری آمد» و «بای رحمت» و «بای رحمت» و «بویرمت» و «بیرمد» هم گفته اند، همچنانکه کوه گیلویہ را «کھگیلویہ»، «کوه کیلو»، «کوه جیلو»، «رم جیلویہ»، «زم جیلویہ» هم خوانده اند. در زبان مردمان امروز ساکن این کوهستان این دو کلمه را «کھگیلو» و «بیرمت» می نامند که نخستین کلمه مرکب از که = کوه و کیلو یا کاف و نه با گاف است و دومین کلمه را با باء مفتوح و باء ساکن (بی) و راء مفتوح و میم مفتوح و تاء ساکن تلفظ می کنند (ب - ای - ره - م - د ت)

در متون جغرافیائی خصوص نامگذاری کھگیلویہ سخنان گوناگونی نوشته اند. برخی از نویسندگان متون آنرا از کلمه گیل = جیل دانسته اند و جمعی این نام را با طوائفی از «جیلان» مرتبط دانسته اند، گروهی نام درخت جیل یا گیل یا نوعی درخت بلوط را منشأ آن نام پنداشته اند و بعضی این نام را از نام شخصی به نام جیلویہ مأخوذ دانسته اند. در متون قرون اوائل اسلامی از این سرزمین به نام «زمیگان» و «زنیجان» و «رم زمیگان» و «زم زنیجان» هم یاد شده است و در کتب دوره قاجاری تمامی سرزمین به نام یکی از بلوکات آن «تل خسرو» و «تل خسروی» نامگذاری شده ابواسحق ابراهیم استخری در مسالک و ممالک خود نوشته است: «... یکی از پادشاهان رموم که همیشه از یک تا سه هزار نفر بر در خانه های ایشان لشکر حاضر است مهرگان پسر یوزبه پادشاه زمیگان است و آن رمی است که به رم گیلویہ مشهور شده و مهرگان پیش از گیلویہ بوده و شأن و شوکتی از گیلویہ بالاتر داشته. پس از مهرگان برادرش سلمه به جای او نشست. گیلویہ که از مردم خمایگاه سفلی از ولایت اصطخر است نزد او آمد و به خدمتگزاری پرداخت چون سلمه بمرد گیلویہ آنجا را تصرف کرد و کارش به جایی رسید که این سرزمین را به نام او می خوانند و بزرگی او چنان شد که با خاندان ابودلف رقیب گردید و معقل بن عیسی برادر ابودلف را بکشت و چون ابودلف خبردار شد آهنگ او نمود و او را گرفته سرش را جدا کرد تا روزی که دوره ابودلف سپری شد این سر نزد ایشان بود و در جنگها آنها بالای نیزه نموده و در جلوی لشکر می کشیدند و کاسه آنها نقره گرفته بودند. چون احمد بن عبدالعزیز در زرقان از دست عمرو لیث شکست خورد سر گیلویہ بدست عمرو افتاد. ریاست این رم تاکنون در خاندان گیلویہ است.»

در فارسنامه ابن بلخی که به حدود دو قرن کمابیش پس از مسالک و ممالک استخری نوشته شده تنها به ذکر «رم جیلویہ» در جزء پنجم «کردان پارس» قناعت

شده است. خمیاگاه همان همایجان کنونی است که بلوکی آبادان است و بین شیراز و اردکان فارس (سپیدان) واقع است. از نوشته استخری که خود در قرن چهارم هجری می‌زیسته چنین برمی‌آید که دست‌کم تا برآمدن صفاریان یعنی قرن سوم هجری این سرزمین را فرمانروائی به نام گیلویه یا کیلویه بوده است. و قول آن دسته از نویسندگان که نام آنرا از نام شخصی یا اشخاصی مأخوذ دانسته‌اند درست است. اما کیلویه تحریفی از کیلویه است و کیلویه دقیقاً از کلمه «کیلو» گرفته شده و به‌جای مانده است چنانکه سیبویه و مشکویه و فضلوویه و حسنویه از کلمات سیب، مشکو، فضل و حسن گرفته شده و به‌جای مانده‌اند. و اما خود «کیلو» از سه جزء کی-ال-او مشتق است و هر یک از این سه جزء مفید معنی سازنده‌ای برای کلمه کیلو است بدین توضیح:

کی: همان واژه‌ای است که در زبان فارسی شناخته و زبان‌زداست و به معنی بزرگ و امیر و فرمانروا و شاه و شهریار و درست به‌همان معانی است که در شاهنامه فردوسی به‌کار رفته و روایات کیانیان یعنی روایات کی‌های داستانی ایران‌زمین را جاودان ساخته است.

ال: در زبان لری بختیاری و کوه‌گیلویه پسوند (ال) به کلمات اضافه می‌شود مثلاً می‌گویند خانل به معنی آن خان یا خوانین، اسپل به معنی آن اسب یا اسب‌ها که معروف و شناخته هستند و در این سخن (کیل) به معنی آن پادشاهان، آن بزرگان و فرمانروایانی که معروف و شناخته می‌باشند.

او، اویه: در زبانهای ایرانی و بخصوص زبانهای محلی و لهجه‌های جنوب ایران نمونه‌ها و نظائر بسیار دارد و سیبویه و فضلوویه و حسنویه و کاکویه در متون تاریخی ثبت گردیده است به‌علاوه در لهجه‌های شیرازی و فارسی و لری دشتستانی و تنگستانی و شبانکاره‌ای اطراف بوشهر تا به امروز هم (او) به معنی معرفه و تصغیر و تعریف به‌کار می‌رود مانند آدمو، مردو، دخترو، زمینو، قلمو و امثال آن. با این توضیحات کیلو Kiyalou را می‌توان مرکب از سه جزء کی - ال - او و به معنی پادشاهان شناخته و علم و معروف یا پادشاهان کوچک و شناخته و معرفه دانست. و کوه‌گیلویه را کوه‌پادشاهان خواند و اگر کیلو را مفرد بدانیم پادشاه کوچک شناخته و معرفه معنی می‌دهد که در این صورت با قول استخری موافق است که سرزمین کوهستانی کوه‌گیلویه را جای‌گیلویه می‌داند که پادشاه یکی از روم است و سرزمین به نام او خوانده شده است.

در کوه‌گیلویه و آبادیهای کوهستانی آن هم‌اکنون هم نام کی، کی‌لهراسب، کی‌دارا و امثال اینگونه نامها که با کلمه کی آغاز می‌شود برای نامگذاری مردان به‌کار می‌رود. (در تشریح سوادآموزی به‌نام «درخت را نکشید» نوشته عطا طاهری که خود از مردم کوه‌گیلویه است در واژه‌نامه آن کلمه کی اینگونه معنی شده است: لقب رئیس طایفه (کی‌خسرو، کی‌قباد، کی‌لهراسب) به مردان افراد خاندان رئیس طایفه نیز گفته در زمستان سال ۱۳۵۶ شمسی در آبادیهای اطراف تلگردچرام به تحقیق و مطالعه

سرگرم بودم، در آبادی الفهچین سفلی به خانه آقای علی محمدخان پرویزی فرود آمدم. پیرمردی مهربان و پخته و مهمان نواز و پرگوهر و نژاده بود. چون آقای جهانگیرخان چرامی شهردار و دبیر چرام و مهماندار من که او را عموجان خطاب می نمود، از او خواهش کرد از روایات سینه به سینه برای من بازگو کند علی محمدخان سالخورده هوشمند گفت: ملایقروانی از روستاهای محلات و دلیجان به روزگاری کهن بدین کوهستان رسید و رحل اقامت افکند. فرزند ملایقروان باهوش و سختکوش بود و در میان مردمان کوهستان برآمد و ریاست یافت و این فرزند ملایقروان دلیجانی محمدکاظم بیگ بود و تیره خوانین چرام از آن نژادند. اما پیش از ملاکاظم بیگ و ملایقروان بر تمامی کوهستان شاهانی فرمانروا بودند که آنها را (کی) می نامیدند و این کی های کوهستان چهارده برادر بودند که بر چهارده منطقه از فارس تا لرستان حکومت می کردند و خانواده آن چهارده پادشاه کوهستان از مردم چرام بودند که اکنون بخشی از کهگیلویه است و چون به نقل روایات کی های چرامی پرداخت چندین بار کلمه کیل Kiyal را با فتح حرف دوم یعنی یاء و گاه با فتح خفیف که صدای حرف در یاء محو می شد و به صورت کیل Kiyal شنیده می شد بر زبان رانند. از او پرسیدم کیل یعنی چه؟ گفت یعنی «آن کی ها» به معنی آن شاهان و فرمانروایان. در آن سال علی محمدخان پرویزی چرامی ۸۸ ساله بود و امیدوارم هم اکنون آن مرد نژاده پاک سرشت ایرانی زنده باشد و این یادداشت را که به پاس رهنمائی شگفت انگیزش که مرا به تحقیق در کلمه کوه کیلو برانگیخت به او تقدیم کرده ام، بخواند و در صفحات ۴۸۸ و ۴۸۹ کتاب «خوزستان و کهگیلویه و ممسنی» نیز از دقت نظر و بصیرت آن پیرمرد مهربان یاد کرده ام.

کاویس، کیکاووس: یکی از آبادیهای بلوک تشون بهبهان که در آغاز دشتی واقع است که به مشهد اولش تشون و ویرانه های شهر باستانی ساسانی «به از آمدکواد» می رسد، آبادی کاویس است که مانند سایر آبادیهای دیگر این بلوک شمالی و شمال غربی بهبهان مسکن طوائف بهمنی گومسیر از مردمان کهگیلویه است. در خوزستان یکی دو آبادی دیگر هم به نام «ویس» وجود دارد. اما کاویس اگرچه بنابر آواشناسی لهجه بهمنی کهگیلویه می تواند با «کاووس» هم تطبیق کند چنانکه در آن لهجه ها دشت روم را دشت ریم و خون را خین می گویند ولی با توجه به فقه اللغة ایرانی برای کاویس باید همان یاء مکسور و به صدای (ای) قبول کرد. (کا) صورت دیگری از کی است و در نشریه سوادآموزی نوشته عطا طاهری آمده است: کا: «لقب ریش سفیدان از لحاظ مقام و پیرمردانی از لحاظ سن» در سایر لهجه های جنوب ایران هم کا به همین معنی است و البته نباید آنرا از ریشه قائد انگاشت و محققاً از ریشه (کی) است. ویس به معنی آبادی و دهکده است و درست همان صورت اوستائی Vis کلمه تا به امروز در زبان مردم بهمنی کهگیلویه در شمال بهبهان محفوظ مانده است و معادل آن ویش Vis سنسکریت و ویت Vith پارسی باستانی و «وس» اسلاوی باستانی به معنی دهکده و «ویکوس» Vicus لاتینی به معنی دهکده (که در آغاز به معنی خاندان بزرگ و عشیره و جماعت بوده) می باشد. اما کا معنای رئیس و مالک

و صاحب و فرمانروا و امثال آن دارد که در فارسی باستان ویسیاتیش Vispatish ۲ و در اوستا کوی Kavi نامیده شده است؟ و کا از همین کلمه کوی اوستائی به کلمه ویس اوستائی افزوده شده است و کاویس یادگار بازمانده از دو واژه اوستائی است و شاید صورت دیگری از کیکاوس باشد چه کاویس و کی کاوس بنا بر آنچه در بالا گفته شد هر دو معانی تقریباً یکسانی دارند و کلمات اجزاء مرکبه آن دو با هم اختلافی ندارند.

بویراحمد و بویراحمندی: در برخی از متون این کلمه را که نام قبیله‌ای در کهگیلویه است و به بخش‌هایی از خاک کهگیلویه هم اطلاق می‌شود به صورت کلمه‌ای مشتق از «باوی» ضبط کرده‌اند و باوی نام یکی از طوائف کهگیلویه است. اما با توجه به فقه‌اللغه ایرانی و زبان رائج مردم امروز این سرزمین که نام این قبیله و این سرزمین را «بای رحمت»، «بویرامد» و «بوی رحمت» و «بیرمد» می‌نامند، این کلمه از باوی که نام طائفه‌ای است مشتق نیست و می‌توان آنرا از واژه بوری Bawri اوستائی مأخوذ دانست. بوری در اوستا نام کشور بابل است و محققان بوری اوستائی را بابل بین‌النهرین دانسته‌اند که در پارسی باستان این کلمه به صورت بابیرو babiru درآمده است و تبدیل w — b — یعنی bawri -- babiru را قبول کرده‌اند. و بوری تا به امروز هم در لهجه‌های کردستان ایران وجود دارد و به معنی ببر و متصف به وصف ببر است و نیز نام رود دجله در متون اوستائی بنا بر نظر بعضی از اوستاشناسان است، و در سرزمین کوهستانی شبانی و جنگاور کهگیلویه نام قبیله‌ای متصف به اوصاف ببر دور از واقعیت نیست به‌ویژه آنکه در زبان شبانان مرتفعات آن کوهستان مانند اطراف دیشموک و کناره رودخانه ریش و سی سخت به جای ببر، بور bavr ، نیز گفته می‌شود اما رحمت یا احمد که به کلمه بویرا افزوده شده است یادگار دوران اسلامی تواند بود که کلمه بویرا یا بوری یا بور bawr باستانی به صورت کلمه‌ای مانوس با ادب اسلامی و مصطلحات اجتماعی روزگاران تطبیق داده شده و شاید نام امیری به نام احمد بدان افزوده‌اند. من خود در کتاب «خوزستان و کهگیلویه و ممسنی» بویراحمد را به سه جزء «بی - را - آمد» یا بیراه آمد تجزیه کرده و برای آن از آب و راه و سرزمین ماد و بهرام و بیرام و شهر آمد توصیفی فرضی در نظر گرفته‌ام اما با مطالعه کتاب مقدمه فقه‌اللغه ایرانی تألیف معتبر زبان‌شناس مشهور روس ارانسکی^۷ دریافتم که آن گمان من درست نبوده و آنچه که هم‌اینک نوشته‌ام درست است.

یادداشتها

- ۱ و ۲ و ۳ - نگاه کنید به صفحه ۸۰ کتاب مقدمه فقه‌اللغه ایرانی تألیف ای. م. ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز از انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۸ شمسی.
- ۴ و ۵ و ۶ و ۷ - نگاه کنید به زیرنویس شماره ۲ صفحه ۵۷ کتاب مقدمه فقه‌اللغه ایرانی تألیف ای. م. ارانسکی، ترجمه کریم کشاورز، از انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸ شمسی.